ابوالفضل علامی/ میرخواند و ادبیات تاریخی فارسی

ادبيات فارسي در زمان مغول ها استانداردي را توسط نويسندگان هند و فارسي مطرح كرد.  زبان‌های فارسی، سانسکریت و زبان‌های منطقه‌ای در زمان حکومت مغول توسعه یافتند.

فارسی زبان اداره در امپراتوری مغول بود.

هند در دوره سلسله مغول (قرن شانزدهم و هجدهم) به خوبی توسط حجم وسیعی از ادبیات تاریخی، عمدتاً به زبان فارسی، روشن شده است.  این ادبیات از سنت‌های تاریخ‌نگاری کلاسیک فارسی پیروی می‌کرد که الگوهای آن مانند ظفرنامه یزدی (تاریخ تیمور) و صفای روضاتو میرخواند (تاریخ جهان) که هر دو در قرن پانزدهم نوشته شده‌اند، در هند بسیار خوانده می‌شد.  با این حال، تاریخ نگاری مغول با حجم خود، اگر چیز دیگری نباشد، باید جداگانه مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد.  شاید به یاد بیاورید که زمانی که سی. ای استوری بررسی بزرگ خود را از ادبیات تاریخی فارسی انجام داد، آثاری که در مورد تاریخ هند نوشته شده بود، بخش عمده ای از آن را شامل 475 مورد می کرد.

بزرگترین کمک در زمینه ادبیات در دوران حکومت مغول، توسعه اردو به عنوان یک زبان مشترک ارتباطی برای مردمی بود که به گویش های مختلف صحبت می کردند.

بابر زندگی نامه خود را به نام تزکے بابری  به زبان ترکی نوشت.

این زندگینامه جزئیاتی از گیاهان و جانوران در هند ارائه می دهد.  
بابرنما (ترجمه توزوک اول بابری) توسط عبدالرحیم خان به فارسی نوشته شده است.

عبدالفضل اکبرنامه (تاریخ اکبر) و عین اکبری (کتاب مدیریت) را نوشته است.

جهانگیر زندگینامه خود را به عنوان توزوک جهانگیری تسریع کرده است.

معتمدخان شرح حال جهانگیر را با نام اقبال نامه جهانگیر نوشته است.

بیوگرافی شاه جهان پادشانامه توسط دو نویسنده نوشته شده است.  آنها عبدالحمید لهوری و عنایت خان بودند.  عنایت خان شاهجهان نامه نوشت.

ادبیات فارسی با ترجمه آثار سانسکریت غنی شد.

مهابهاراتا زیر نظر ابوالفیضی برادرش ترجمه شد  
ابوالفضل و شاعر درباری اکبر.

دارا شیکوه بهاگاوات گیتا و اوپانیشادها را به زبان فارسی ترجمه کرد.  مشهورترین اثر او، مجمع البحرین.

بدونی منتقد سرسخت اکبر بود.  او مهابهاراتا را به فارسی رازانامه ترجمه کرد.

زبان های منطقه ای مانند بنگالی، اوریا، راجستانی و گجراتی نیز در این دوره توسعه یافته بودند.

از زمان اکبر، شاعران هندی وابسته به دربار مغول بودند.  تأثیرگذارترین شاعر هندی تولسیداس بود که نسخه هندی رامایانا، رامچاریتماناها را نوشت.

جاگانات پاندیترایا، شاعر درباری شاه جهان، دو کتاب سانسکریت گانگا لاهاری و راساگانگادارام نوشته است.

مشارکت های ابوالفضل و میرخواند-----

ابوالفضل بن مبارک، معروف به ابوالفضل، ابوالفضل و ابوالفضل علامی (14 ژانویه 1551 - 22 اوت 1602 )، وزیر اعظم امپراتور مغول اکبر بود.  انتصاب او در سال 1579 تا زمان مرگش در سال 1602. او نویسنده اکبرنامه، تاریخ رسمی سلطنت اکبر در سه جلد، (جلد سوم معروف به عین اکبری) و ترجمه فارسی کتاب مقدس بود. او همچنین یکی از 9 جواهر (هندی: ناواراتناس) دربار سلطنتی اکبر و برادر فیضی، شاعر برنده جایزه امپراتور اکبر بود

متولد 14 ژانویه 1551

آگرا، امپراتوری مغول (هند امروزی)

درگذشت 22 اوت 1602 (سن 51) دکن، امپراتوری مغول علت مرگ قتل اثر قابل توجه اکبرنما، عین اکبری خویشاوندان فیزی (برادر)

اجداد ویرایش

ابوالفضل بن مبارک از نوادگان شیخ موسی بود که تا پایان قرن پانزدهم در رل نزدیک سیوستان (سهوان)، سند زندگی می‌کرد.  پدربزرگش، شیخ خضر، به ناگور نقل مکان کرد که به عنوان یک مرکز عرفان صوفی در زمان شیخ حمید الدین صوفی ساوالی، خلیفه شیخ معین الدین چیستی از اجمر اهمیت پیدا کرد.  او ادعا کرد که اجدادش اهل یمن هستند.  با این حال، در طول سلطنت دهلی و امپراتوری مغول رایج بود که افراد میراث اجدادی خود را برای بالا بردن قد خود زینت دهند. در ناگور، شیخ خضر در نزدیکی مقبره شیخ حمید الدین ساکن شد.

اکبرنما سنگ محک نثر هنری است.  این کتاب که نقطه‌ای بلند در سنت طولانی و غنی تاریخ نگاری فارسی است، به‌عنوان الگویی برای مورخان در سراسر جهان پارسی‌نشین عمل کرد.

❝خدا برتر است.  این چه درک عمیقی است!  کسانی که به عمق واقعیت می پردازند و به جزئی ترین نقطه ها می رسند، ژرفای آن را درک نکرده اند.  صاحبان ذهن روشن با بینایی آنقدر تیزبین که احکام آفرینش را ببینند و کسانی که قطب نما را بر لوح معرفت به دست می گیرند، چیزی جز نسیم متحرک و موج وزش نیافته اند که گفتاری است برای بیان ترکیب عنصری، جسم مادی و  ذات متعالی که در چارچوب تکامل نمی گنجد و فراتر از هر اندازه است.  و چرا نباید اینطور باشد؟  حفظ نظم در قلمرو روح بدون کمک او غیرممکن است و رفاه در میان ویرانه های شکل فیزیکی بدون کمک آن قابل تصور نیست.❞

❝از آنجایی که زمینیان هیچ ارتباط ژنتیکی با آسمان ها ندارند و نمی توانند با آنها ارتباط برقرار کنند، چه رابطه ای می تواند بین زمان و زمان وجود داشته باشد؟❞

شیخ مبارک ناگوری.  پدر ابوالفضل، ناگل فضل در سال 1506 در ناگور به دنیا آمد.  اندکی پس از تولد فضل، خضر به سند سفر کرد تا سایر اعضای خانواده خود را به ناگور بیاورد اما در راه درگذشت.  مرگ خضر و قحطی و طاعون که ناگور را ویران کرد، برای مبارک فقیر و مادرش سختی‌های زیادی ایجاد کرد.  علیرغم این سختی ها، مادر مبارک برای او آموزش خوبی ترتیب داد.  یکی از اولین معلمان مبارک، شیخ عطان بود که به تقوا معروف بود.  معلم مهم دیگری که بر شیخ مبارک تأثیر گذاشت، شیخ فیاضی، از شاگردان خواجه عبیدالله احرار بود.  بعدها به احمدآباد رفت و نزد شیخ ابوالفضل گازرونی(که او را به فرزندی پذیرفت)، شیخ عمر و شیخ یوسف تحصیل کرد.

یوسف به مبارک توصیه کرد به آگرا برود و مدرسه ای در آنجا راه اندازی کند.  مبارک در آوریل 1543 به آگرا رسید و به پیشنهاد شیخ علوال بالاول اقامتگاه خود را در چارباغ که توسط بابر در ساحل چپ یامونا ساخته شد، تأسیس کرد.  میررفیع الدین صفوی از اینجو (شیراز) در نزدیکی زندگی می کرد و مبارک با یکی از بستگان نزدیک خود ازدواج کرد.  مبارک مدرسه خود را در آگرا تأسیس کرد، جایی که رشته تحصیلی خاص او فلسفه بود و تعدادی از علما را به سخنرانی های خود مانند ملا عبدالقادر بدونی جذب کرد.  او مدتی را نیز در باداون، سرزمین مقدس تصوف گذراند.

گروه ارتدکس علما از مبارک انتقاد کردند و او را به تغییر دیدگاهش متهم کردند. خواجه عبیدالله که در خانه دختر شیخ مبارک پرورش یافت، بر این عقیده بود که با تغییر فضای سیاسی، دیدگاه مبارک تغییر کرد و از روی مصلحت، نگرش دینی حاکمان و بزرگان آن روزگار را در پیش گرفت. به عنوان مثال، او در زمان سلطان ابراهیم لودی یک سنی مذهب بود، در دوره سور نقشبندی شد، در زمان سلطنت همایون یک مهدویت بود و یکی از قهرمانان تفکر لیبرال تحت اکبر بود.

زندگینامه

اولین پسر شیخ مبارک، شاعر ابوالفیضی و پسر دومش ابوالفضل در آگرا به دنیا آمدند. تحصیلات ابوالفضل با عربی آغاز شد و در سن پنج سالگی می توانست بخواند و بنویسد.  پدرش به تدریس دروس علوم اسلامی (منقولات) به او پرداخت، اما فضل نتوانست به تعلیمات متعارف پایبند باشد و در حالت افسردگی روانی فرو رفت.  یکی از دوستان او را از این وضعیت نجات داد و او دوباره به تحصیل پرداخت.  برخی از وقایع از اوایل زندگی او منعکس کننده درخشش او است.  لغت نامه اصحافانی که مورچه های سفید آن را خورده بودند زیر نظر او قرار گرفت.  قسمت هایی که خورده بود را برداشت و کاغذ خالی را به بقیه چسباند.  او ابتدا و انتهای هر قطعه را کشف کرد و در نهایت پیش نویس متنی را نوشت.  پس از آن، کل اثر کشف شد و در مقایسه با پیش نویس فضل، نسخه اصلی تنها در دو یا سه جا متفاوت بود.

او در سال 1575 به دربار اکبر آمد و در دهه های 1580 و 1590 در لیبرال تر شدن دیدگاه های مذهبی اکبر تأثیرگذار بود.  در سال 1599، ابوالفضل اولین دفتر خود را در دکن به دست آورد، جایی که او به دلیل توانایی خود به عنوان یک فرمانده نظامی، رهبری ارتش امپراتوری مغول در جنگ هایش علیه سلاطین دکن شناخته شد.

اکبر همچنین شاهد عبور از دنباله دار بزرگ در سال 1577 است.

اکبرنامه، که به کتاب اکبر ترجمه می شود، وقایع نگاری رسمی سلطنت اکبر، سومین امپراتور مغول (ح. 1556 تا 1605)، که توسط خود اکبر توسط مورخ و شرح حال دربارش، ابوالفضل بن مبارک سفارش داده شده است.  ، یکی از «جواهرات نه گانه دربار اکبر» توسط نویسندگان مغول نامیده می شود.  این کتاب به زبان فارسی که زبان ادبی مغولان است نوشته شده و شامل شرح زنده و مفصلی از زندگی و روزگار اوست.  این به دنبال بابورنما، خاطرات شخصی تر پدربزرگش، بابر، بنیانگذار سلسله، آمد.  مانند آن، در قالب دستنوشته‌های مصور فاخر تولید شد.

این اثر به سفارش اکبر، و توسط ابوالفضل، یکی از جواهرات نه گانه (هندی:  نہ  گوہر) دربار سلطنتی اکبر نوشته شده است.  گفته می شود که تکمیل این کتاب هفت سال طول کشیده است.  نسخه‌های خطی اصلی حاوی بسیاری از نقاشی‌های مینیاتوری بود که از متون پشتیبانی می‌کردند، که تصور می‌شود بین سال‌های قبل از میلاد مسیح به تصویر کشیده شده است.  1592 و 1594 توسط حداقل چهل و نه هنرمند مختلف از استودیوی اکبر،  که نماینده بهترین های مکتب نقاشی مغول بودند، و استادان کارگاه امپراتوری، از جمله باساوان، که استفاده از پرتره در تصاویر آن یک نوآوری در هند بود.  هنر

پس از مرگ اکبر در سال 1605، نسخه خطی در کتابخانه پسرش جهانگیر (1605-1627) و بعداً شاه جهان (1628-1658) باقی ماند.  امروز نسخه خطی مصور اکبرنما با ۱۱۶ تابلوی مینیاتوری در موزه ویکتوریا و آلبرت موجود است.  این موزه توسط موزه کنزینگتون جنوبی (در حال حاضر V&A) در سال 1896 از خانم فرانسیس کلارک خریداری شد که توسط شوهرش پس از بازنشستگی از خدمت به عنوان کمیسر Oudh (1858-1862) خریداری شد.  بلافاصله پس از آن، نقاشی ها و جلوی نورپردازی شده از حجم حذف شدند تا نصب شوند و برای نمایش قاب شوند.

جلد اول اکبرنما به تولد اکبر، تاریخ خاندان تیمور و سلطنت بابر و همایون و سلاطین سوری دهلی می پردازد.  جلد اول اکبرنامه به تولد اکبر و تربیت او می پردازد.  به گفته ابوالفضل همایون، دومین امپراتور مغول و پدر اکبر در حال دعا به کعبه، مکان مقدس اسلامی، برای جانشینی امپراتوری مغول است.  مریم مکانی پس از این دعا، نشانه‌های مختلفی از باردار بودن خود از اکبر را نشان می‌دهد، مانند داشتن پیشانی درخشان که دیگران معتقدند آینه‌ای بر چهره‌اش است یا گرما و شادی‌ای که با تابش نور به او وارد می‌شود.  مریم معتقد است که نور، نور خداوند است که او و فرزند متولد نشده اش را برکت می دهد.  نه ماه بعد در حالی که همایوان دور است، مریم اکبر را در زیر ستاره ای فرخنده به دنیا آورد و جشن بزرگی برپا می شود.جلد اول اکبرنامه به تولد اکبر، تاریخ خانواده تیمور و سلطنت بابر و همایون و سلاطین سوری دهلی می پردازد.  جلد اول اکبرنامه شامل تولد و تربیت اکبر است.  به گزارش ابوالفضل - همایون، دومین امپراتور مغول و پدر اکبر، در حال دعا به کعبه، مکان مقدس اسلامی، برای جانشینی امپراتوری مغول است.  بعد از این دعا، مریم مکانی نشانه‌های مختلفی از باردار بودن اکبر از خود نشان می‌دهد، مانند داشتن پیشانی درخشان که دیگران معتقدند آینه‌ای بر

چهره‌اش است یا گرمی و شادی که با تابش نور به او وارد می‌شود.  مریم معتقد است که نور، نور خداوند است که او و فرزند متولد نشده اش را برکت می دهد.  نه ماه بعد در حالی که همایوان دور است، مریم اکبر را در زیر ستاره ای فرخنده به دنیا آورد و جشن بزرگی برپا می شود.

جلد دوم شرح مفصل تاریخ سلطنت اکبر تا سال 1602 و ثبت وقایع دوران سلطنت اکبر است.  همچنین به چگونگی پیروزی بایرام خان و اکبر در نبرد پانیپات در برابر همو، یک جنگجوی هندی می پردازد.

جلد سوم که «عین اکبری» نام دارد، سیستم اداری امپراتوری را تشریح می‌کند و همچنین شامل «تشریح علوم هندو» معروف است.  همچنین به خانواده اکبر، ارتش، درآمدها و جغرافیای امپراتوری می پردازد.  همچنین جزئیات غنی در مورد سنت ها و فرهنگ مردم ساکن در هند تولید می کند.  این کشور به دلیل جزئیات آماری غنی خود در مورد چیزهای متنوعی مانند بازده محصولات، قیمت ها، دستمزدها و درآمدها مشهور است.  در اینجا جاه طلبی ابوالفضل به قول خودش این است: «از دیرباز آرزوی بلندپروازانه دلم این بود که تا حدودی شرایط عمومی این کشور پهناور را مرور کنم و نظرات اکثریت را ثبت کنم.  من نمی دانم که عشق به سرزمین مادری من تأثیر جذاب یا دقت تحقیقات تاریخی و حقیقت واقعی روایت بوده است...» (این اکبری، ترجمه هاینریش بلوچمن و سرهنگ هانری  سالیوان جارت، جلد سوم، ص .  او در این بخش، عقاید اصلی شش مکتب فکری فلسفی هندو، و عقاید جین، بودایی و ناستیکا را بیان می کند.  او همچنین چندین گزارش هندی از جغرافیا، کیهان‌شناسی و نکاتی درباره تفکر زیبایی‌شناختی هند ارائه می‌کند.  بیشتر این اطلاعات از متون سانسکریت و سیستم های دانش به دست آمده است.  ابوالفضل اعتراف می کند که سانسکریت نمی دانسته و گمان می رود که او از طریق واسطه هایی به این اطلاعات دسترسی داشته است، احتمالاً جین هایی که در دربار اکبر مورد علاقه بودند.

ابوالفضل در توصیف هندوئیسم سعی می‌کند همه چیز را به چیزی که مسلمانان می‌توانستند ربط دهد.  بسیاری از مسلمانان ارتدوکس فکر می کردند که هندوها مرتکب دو گناه بزرگ، شرک و بت پرستی هستند.

ابوالفضل در مورد بت پرستی می گوید: نمادها و تصاویری که هندوها حمل می کنند بت نیستند، بلکه صرفاً برای این هستند که ذهنشان سرگردان نشود.  او می نویسد که فقط بندگی و عبادت خدا لازم است.

ابوالفضل نیز نظام کاست را برای خوانندگانش توصیف می کند.  او نام، رتبه و وظایف هر طبقه را می نویسد.  او سپس به تشریح شانزده طبقه فرعی که از ازدواج های مختلط در میان چهار طبقه اصلی می آیند، ادامه می دهد.

ابوالفضل در ادامه در مورد کارما می نویسد و در مورد آن می نویسد: «این نظام معرفتی با شخصیتی شگفت انگیز و خارق العاده است که علمای هندوستان بدون نظر مخالف در آن با هم موافقند.  زندگی بعدی را به چهار نوع مختلف تبدیل کنید.  نخست، او بسیاری از راه‌های متفاوتی را می‌نویسد که از طریق آنها فردی از یک طبقه می‌تواند در طبقه‌ای متفاوت در زندگی بعدی به دنیا بیاید و برخی از راه‌های ایجاد تغییر در جنسیت را می‌نویسد.  او نوع دوم را به عنوان بیماری ها و بیماری های مختلفی که فرد از آنها رنج می برد طبقه بندی می کند.  قسم

سوم، اعمالی است که موجب عقیم شدن زن یا مرگ فرزند می شود.  و قسم چهارم مربوط به پول و سخاوت یا عدم آن است.

«عین اکبری» در حال حاضر در کاخ هازاردواری در بنگال غربی قرار دارد.

روایت خود ابوالفضل از بیست سال اول خود ویرایش

شرح زیر روایت خود ابوالفضل از بیست سال اول عمرش از العین اکبری است:

همانطور که اکنون تا حدودی از اجدادم بازگو کرده ام، چند کلمه در مورد خودم می گویم و بدین ترتیب ذهنم را خالی می کنم، تا این روایت تازه شود و بندهای زبانم باز شود.  در سال 473 عهد جلالی، منطبق با شب یکشنبه ششم محرم 958 حساب قمری (14 ژانویه 1551)، روح پاک من به این جسم عنصری ملحق شد، از رحم به این وسعت زیبا بیرون آمد.  جهان  در کمی بیش از یک سال، من از موهبت معجزه آسای گفتار روان برخوردار بودم و در پنج سالگی اطلاعات غیرعادی به دست آورده بودم و می توانستم هم بخوانم و هم بنویسم.  در هفت سالگی خزانه دار ذخایر دانش پدرم و نگهبان امین جواهرات معنای پنهان شدم و به عنوان مار از گنج نگهبانی می کردم.  و عجیب بود که با یک بخت و اقبال، قلبم بی‌میل بود، اراده‌ام همیشه بیزار بود، و گرایش من نسبت به یادگیری متعارف و دوره‌های آموزشی عادی منفور بود.  به طور کلی نمی توانستم آنها را درک کنم.  پدرم در راه خود طلسم دانش را تداعي كرد و كمي از هر شاخه علمي را به من آموخت و با وجود اينكه هوش من رشد كرد، هيچ تأثير عميقي از مدرسه علم به دست نياوردم.  گاهی اوقات من اصلاً چیزی نمی فهمیدم، در برخی دیگر تردیدها خود را نشان می دادند که زبان من از توضیح آن عاجز بود.  یا شرم باعث شد مردد باشم یا قدرت بیان نداشتم.  من در ملاء عام گریه می کردم و همه تقصیرها را به گردن خودم می انداختم.  در این حالت، با یک یاور صمیمی آشنا شدم و روحم از آن جهل و عدم درک بهبود یافت.

روزهای زیادی نگذشته بود که گفتگوی او و جامعه مرا وادار به رفتن به دانشگاه کردند و در آنجا به ذهن متحیر و از بین رفته ام استراحت دادند و با کار شگفت انگیز سرنوشت مرا بردند و دیگری را بازگرداندند.

وقتی وارد معبد شدم، آنها را نزدیک کرد و هدیه آنها را آورد، جام شرابی که پر از آن بود، قدرت آن همه حواس من را ربود، خود را از خودم، جایی که دیگران وارد شدند و نه من.

حقایق فلسفه و ظرایف مکاتب اکنون آشکار می‌شدند، و کتابی که قبلاً هرگز آن را ندیده بودم، بینشی روشن‌تر از هر چیزی که می‌توانستم بخوانم به من داد.  گرچه موهبت خاصی از عرش بر من نازل شد، اما الهامات پدر بزرگوارم و متعهد ساختن ایشان به یاد ارکان اساسی هر شاخه از علم، همراه با تداوم ناگسستنی این زنجیره بود.  کمک بسیار زیادی کرد و یکی از مهمترین عوامل روشنگری من شد.  برای ده سال دیگر هیچ تفاوتی بین شب و روز، آموزش و یادگیری قائل نشدم، و هیچ تفاوتی بین سیری و گرسنگی قائل نشدم، نه بین حریم خصوصی و جامعه تبعیض قائل شدم، و نه قدرتی نداشتم که درد را از لذت جدا کنم.  من چیزی جز پیوند تظاهرات و پیوند دانش را تصدیق نکردم.  کسانی که به قانون اساسی من توجه داشتند، از این که دیدند دو

و گاهی سه روز بدون خوردن غذا می گذرد و روحیه مطالعه من هیچ تمایلی ندارد، شگفت زده شدند و به شدت در برابر آن ایستادند.

من پاسخ دادم که کناره گیری من اکنون یک عادت و رسم است و چگونه بود که هیچ کس تعجب نمی کرد وقتی که تمایل طبیعی مرد بیمار به حمله بیماری از غذا بیزار بود.  بنابراین، اگر عشق من به مطالعه باعث فراموشی می‌شد، شگفت‌انگیز کجا بود؟  بیشتر استدلال‌های کنونی مکاتب، که اغلب به اشتباه نقل می‌شدند و در هنگام شنیدن اشتباه برداشت می‌شدند، و پرسش‌های مبهم از آثار باستانی، به لوح تازه ذهن من ارائه شده بود.  قبل از روشن شدن این نکات و انتساب جهل شدید به من به علم متعالی، به نویسندگان قدیم اعتراض کرده بودم و مردانی که از جوانی ام یاد می کردند، مخالفت می کردند و ذهنم پریشان و قلب بی تجربه ام آشفته بود.  .  یک بار در اوایل کار من جلال خواجه ابوالقاسم را در متوال آوردند.  تمام آنچه را که پیش از این از پزشکان دانشمند و علمای الهی بیان کرده بودم و برخی از دوستانم یادداشت کرده بودند، پیدا شد و حاضران متحیر شدند و مخالفت خود را پس گرفتند و شروع کردند به نگاهی دیگر به من و دریچه سوء تفاهم را بالا بردند.  برای باز کردن دروازه درک  در اوایل تحصیلم، جلای اصفهانی که بیش از نیمی از آن را مورچه های سفید خورده بودند، تحت نظر من قرار گرفت.  مردم که از سود بردن از آن ناامید شده بودند، قطعات خورده شده را حذف کردم و کاغذ سفید را به بقیه چسباندم.

در ساعات آرام صبح، با اندکی تأمل، آغاز و پایان هر قطعه را کشف کردم و پیش نویس متنی را به صورت حدسی نوشتم که آن را روی کاغذ رونویسی کردم.  در همین حین، کل کار کشف شد، و وقتی هر دو با هم مقایسه شدند، تنها در دو یا سه جا تفاوت‌هایی در واژه‌ها یافت شد، هر چند در معنا مترادف بودند.  و در سه یا چهار نقل دیگر (متفاوت) اما از نظر مفهوم تقریبی.  همه حیرت زده بودند.

هر چه اراده ام بیشتر درگیر می شد، ذهنم بیشتر روشن می شد.  در بیست سالگی مژده استقلالم به من رسید.  ذهن من پیوندهای قبلی خود را کنار گذاشت و سردرگمی اولیه ام عود کرد.  با رژه ای از آموزه های بسیار، سرمستی جوشان جوانی، دامن های تظاهر گسترده شد، و جام جهانی حکمت را در دستانم، زنگ های هذیان در گوشم به صدا در آمد و حکایت از کناره گیری کامل از  جهان  در همین حال، شاهزاده دانا مرا به ذهن فراخواند و از گمنامی خود بیرون کشید که تا حدودی تمام آن را دارم و تا حدودی اما تقریباً پیشنهاد و تصدیق کردم.  در اینجا سکه من تست شده و وزن کامل آن به ارز منتقل شده است.  اکنون مردان با نگاه دیگری به من نگاه می‌کنند و در میان تبریک‌های شادمانه‌ای که برانگیخته می‌شوند، سخنرانی‌های پرمخاطره زیادی انجام شده است.

در این روز که آخرین سال از چهل و دومین سال سلطنت اعلیحضرت است (1598 م.) روح من دوباره از یوغ خود جدا می شود و دلتنگی جدیدی در من پدید می آید.

قلب خواننده من از زحمات پادشاه دیوید خبر ندارد: بگذار آزاد شود - پرنده ای برای قفس نیست.

من نمی دانم که همه چیز چگونه به پایان می رسد و آخرین سفر من در چه مکان آرامگاهی باید انجام شود، اما از آغاز وجودم تا کنون، لطف خدا پیوسته مرا تحت حمایت خود قرار داده است.  امیدوارم آخرین لحظاتم در انجام اراده او سپری شود و بدون بار به آرامش ابدی بگذرم.

ابوالفضل بن مبارک نقل می کند

1)قلب دلسوز اعلیحضرت از ظلم و غم و اندوه دیگران لذت نمی‌برد.  او همیشه از جان رعایای خود دریغ می کند و می خواهد به همه خوشبختی بخشد.»

2)«اگر اسبی وضعیت خود را از دست می داد، جریمه ها به باربرها و رفتگرانی که در اصطبل کار می کردند، می رسید.  هنگامی که یک فیل به دلیل غفلت می مرد، خدمه (که برخی از آنها کمتر از سه روپیه در ماه می کشیدند) باید بهای حیوان را می پرداختند."

3)هیچ کرامتی در نزد خداوند بالاتر از سلطنت نیست... سلطنت نوری است که از جانب خدا سرچشمه می‌گیرد و پرتوی از خورشید، روشنگر جهان».

4)ساکنان این دیار متدین، مهربان، مهمان‌نواز، مهربان و صریح هستند.  آنان اهل علم، به ریاضت زندگی، جویای عدالت، قانع، کوشا، توانا، وفادار، راستگو و ثابت قدم هستند.  تصاوير سنگ و چوب و امثال اينها كه ساده لوحان آن را بت پرستي مي دانند، چنين نيست».

5)اگر سلطنت وجود نداشت، طوفان نزاع هرگز فروکش نمی کرد و جاه طلبی های خودخواهانه از بین نمی رفت.  انسان در زیر بار بی قانونی و شهوت است...»

6)پادشاه، در خرد خود، روح عصر را درک کرد و برنامه های خود را بر اساس آن شکل داد."

7)اکبر بردگی و فروش زنان و کودکان دهقانانی را که در پرداخت درآمد خود کوتاهی کرده بودند، ممنوع کرده بود.  او می‌دانست که به قول ابوالفضل، بسیاری از مردان بد دل و شرور، یا به دلیل سوء ظن یا طمع محض، به روستاها و محلات می‌روند و آنها را غارت می‌کنند.

8)از دیرباز هیچ اثری از آنها (بودایی‌ها) در هندوستان وجود نداشته است.»

9)«دین هزاران متشکل از چسبیدن به یک ایده است.  آنها در تنبلی خود خوشحال هستند ... بسیاری از ترس از متعصبان سکوت را رعایت می کنند.

اکبرنما شخصیت اکبر را جلا می دهد و به نوعی به عنوان یک آپوتئوز عمل می کند.  می‌توان گفت، متن اکبر را به مقامی تقریباً خدایی ارتقا می‌دهد و به او اشاره می‌کند، که ممکن است اصولاً یک ایده اسلامی نباشد، زیرا از نظر من که شما چیزها را مستقیماً با خدا مقایسه نمی‌کنید، اما باز هم اکبر قطعاً خدایی داشته است.  پیچیده است، و چه کسی می تواند او را به خاطر داشتن یکی سرزنش کند؟  او در سن 13 سالگی امپراتور شد. قدرتی که او در سنی داشت که حس خودت در حال رشد است و اغلب تصمیمات احمقانه می‌گیرید

ابوالفضل بر جاتس

آیین اکبری که در حدود سال 1595 گردآوری شد، وارد کاست‌های زمیندار علیه هر پارگانا در هر سرکار از مولتان، لاهور، دهلی و آگرا سوباس می‌شود که نشان‌دهنده جت زمیندارها در 535 پارگانا از 628 پارگانا است.  جات ها به عنوان یک گروه اجتماعی-اقتصادی و سیاسی غالب در این سوباس ها نشان داده می شوند.  جات ها در آیین اکبری به عنوان کاست های دهقانی پرشور در شمال هند به تصویر کشیده می شوند.  ابوالفضل اطلاعات مختلفی را در مورد مناطق سکونت، قدرت نظامی، ماهیت جمعیت مناطق، تولیدات کشاورزی، درآمد و توزیع آن به صورت کمک هزینه ارائه می دهد.  سایر منابع مغول نیز جات ها را به عنوان یک طبقه/جامعه بسیار مهم اجتماعی-اقتصادی از مناطق پنجاب تا منطقه آگرا-ماتورا توصیف می کنند.

ترور/قتل

ابوالفضل در حین بازگشت از دکن توسط ویر سینگ بوندلا (که بعداً فرمانروای اورچا شد) بین سارای ویر و آنتری (نزدیک گوالیور) در نقشه ای که توسط پسر ارشد اکبر شاهزاده سلیم ساخته شده بود ترور شد.  امپراتور جهانگیر) در سال 1602، زیرا ابوالفضل به مخالفت با به سلطنت رسیدن شاهزاده سلیم معروف بود.  سر بریده او برای سلیم در الله آباد فرستاده شد.  ابوالفضل در انتری به خاک سپرده شد.  پسر ابوالفضل، شیخ افضل خان (29 دسامبر 1571 – 1613) بعدها در سال 1608 توسط جهانگیر به فرمانداری بیهار منصوب شد

سخن

اکبرنامه ویرایش

نوشتار اصلی: اکبرنما

اکبرنامه سندی از تاریخ سلطنت اکبر و نیاکان او در سه جلد است.  این شامل تاریخ اجداد اکبر از تیمور تا همایون، سلطنت اکبر تا سال چهل و ششم سلطنت (1602) و گزارش اداری امپراتوری اکبر، عین اکبری است که خود در سه جلد است.  جلد سوم آیین اکبری شرحی از اصل و نسب و زندگی نویسنده ارائه می دهد.  آیین اکبری در سال چهل و دوم پادشاهی به پایان رسید، اما به دلیل فتح برار، در سال چهل و سوم پادشاهی اندکی به آن افزوده شد.

رقعه ویرایش

رقعات یا رقاعات ابوالفضل مجموعه ای از نامه های خصوصی ابوالفضل به مراد، دانیال، اکبر، مریم مکانی، سلیم (جهانگیر)، ملکه ها و دختران اکبر، پدر، مادر و برادران او و...  چند تن دیگر از معاصران برجسته که توسط برادرزاده اش نورالدین محمد گردآوری شده است.

انشاء ابوالفضل ویرایش

انشاء ابوالفضل یا مقتوبات علامی حاوی رساله های رسمی است که ابوالفضل نوشته است.  به دو قسمت تقسیم می شود.  بخش اول شامل نامه‌های اکبر به عبدالله خان ازبک از توران، شاه عباس ایرانی، راجاعلی خان خندش، برهان الملک احمدنگار و اشراف خود مانند عبدالرحیم خان خان است.  بخش دوم، نامه‌های ابوالفضل به اکبر، دانیال، میرزا شاهرخ و خان ​​خانان است. این مجموعه توسط عبدالصمد، پسر افضل محمد، که مدعی است پسر خواهر ابوالفضل و همچنین داماد او بوده، گردآوری شده است.

حاکمیت و حاکمیت ویرایش

ابوالفضل در عرصه سیاسی به ثبات اجتماعی توجه داشت.  او در عین اکبری خود نظریه ای از حاکمیت را ارائه کرد که در قرارداد اجتماعی وعده داده شده بود.

نظریه الهی او درباره «پادشاهات»، مفهوم سلطنت را مطرح می کند.  به گفته وی، «پادشحات» به معنای «مالک مستقر» بود که «پاد» به معنای ثبات و «شاه» به معنای مالک است.  پس شاه مالکی است که هیچکس نمی تواند آن را حذف کند.  به گفته ابوالفضل، پادشاه از جانب خداوند مبعوث شده است که به عنوان مأمور خدا برای رفاه رعایای خود تلاش می کند و صلح و هماهنگی را در امپراتوری خود حفظ می کند.

ابوالفضل با احترام به حاکمیت آن را در طبیعت موجود می دانست.  پادشاه حاکمیت خود را از طریق قدرت مطلق خود برقرار کرد، او اقتدار نهایی را در حکومت، اداره، کشاورزی، آموزش و سایر زمینه ها داشت.  به گفته ابوالفضل، مبارزه با شاه غیرممکن بود و هیچ کس نمی توانست قدرت او را تقسیم کند.

Kul یا دکترین صلح ویرایش

ابوالفضل گفت که حاکمیت منحصر به یک ایمان خاص نیست.  از آنجایی که پادشاه را کارگزار خدا می‌دانستند، نمی‌تواند بین مذاهب مختلف موجود در جامعه تبعیض قائل شود و در صورت تبعیض از نظر کاست، مذهب یا طبقه، پادشاهی عادل محسوب نمی‌شود.

حاکمیت به هیچ ایمان خاصی مرتبط نبود.  ابوالفضل ارزشهای خوب ادیان مختلف را ترویج کرد و آنها را برای حفظ صلح گرد آورد.  او با رهایی از افکار در بند به مردم تسکین می داد.  او همچنین با معرفی اکبر به عنوان یک حاکم عاقل، دیدگاه های او را توجیه کرد.

میرخواند

محمد بن خوندشاه بن محمود، که بیشتر با نام میرخواند شناخته می‌شود (فارسی: میرخواند، میرخواند، ۱۴۳۳/۳۴ – ۱۴۹۸)، یک مورخ ایرانی بود که در دوران سلطنت تیموریان حُرَلُرُرُلُرُسٌٌ (٤٨٨٨٨) فعال بود.  – 1506).  او اساساً به خاطر تاریخ جهانی‌اش، روضات الصفاء ("باغ خلوص")، که تحت حمایت کارمند عالی‌رتبه علی شیر نوایی (متوفی 1501) نوشت، شهرت دارد.  به گفته خاورشناس آلمانی برتولد اسپولر، روضه اصطفاء بزرگترین تاریخ جهانی در زبان فارسی در مورد جهان اسلام است.

نسخه خطی روضه الصفاء میرخواند.  نسخه ای که در ایران صفویه به تاریخ 1635 م

متولد 1433/34  
بخارا، امپراتوری تیموری متوفی ۲۲ ژوئن ۱۴۹۸ (۶۴–۶۵ سالگی)  
هرات، امپراتوری تیموری شغل مورخ آثار قابل توجه روضه عصاصفاء خویشاوندانخواندامیر (نوه)

متولد ج.  1433/4 در شهر بخارا در ماوراءالنهر تحت حکومت تیموریان، میرخواند متعلق به خانواده ای از سیدان، از نوادگان پیامبر اسلام، محمد بود.  وی فرزند برهان الدین خواندشاه (متوفی 1466/7) که از شاگردان شیخ صوفی بهاءالدین عمر جغرائی (متوفی 1453) در شهر هرات بود، جایی که خانواده میرخواند در آن شهرت یافته بودند.  برادر میرخواند صدر (رئیس بودجه مذهبی) ولیعهد تیموری بدیع الزمان میرزا (متوفی 1514)، پسر ارشد حاکم فعلی سلطان حسین بایقرا (حک. 1469-1506) بود.

میرخواند تحت حمایت علی شیر نوایی (متوفی 1501)، مشاور مهم حسین بایقرا و مدافع هنر و ادبیات نوشت.  میرخواند با نوایی روابط خوبی داشت، چنانکه توصیف میرخواند از نوایی در تاریخ جهانی روضة الصفاء ("باغ پاکی") و نیز روایت مثبت میرخواند در فرهنگ لغت زندگینامه نوایی نشان می دهد.  -نفائیس ("مجمع استعدادهای نادر").  میرخواند با استفاده از کتاب تاریخ تیموری «مطلع السعدین» عبدالرزاق سمرقندی (متوفی 1482) به عنوان سنگ بنای خود، میرخواند نوشتن «روضه السعاف» خود را در سال 1474/5 آغاز کرد.  میرخواند سالهای زیادی را در خانقاه ایلخلاسیه گذراند، خانه ای برای صوفیان که نوایی در سال 1483 آن را بنا کرد. در اواخر عمر خود، یک سال در حرم عالم برجسته حنبلی و صوفی خواجه عبدالله انصاری 108 (درگذشت) زندگی کرد.  ، نزدیک هرات  میرخواند در 22 ژوئن 1498 در هرات درگذشت و در حرم بهاءالدین عمر جغرائی، همان محل پدرش به خاک سپرده شد.

پسر دختر میرخواند خوندمیر (متوفی 6/1535)، که او او را آموزش داده بود و شبکه‌های حمایتی خود را تحویل داده بود، در سال 1500 نسخه مختصری از کار پدربزرگش را نوشت.  امور کسانی که رفته اند»).

روضات الصفاء ویرایش

نوشتار اصلی: روضات عصافا

پادشاه ساسانی یزدگرد سوم (ح. 632–651) به آسیاب در مرو می گریزد.  برگرفته از نسخه خطی روضة الصفاء، مورخ 1595

تنها اثر شناخته شده میرخواند روضة الصفاء است، تاریخ جهان از زمان خلقت از دیدگاه مسلمانان، که به یک مقدمه، هفت جلد و یک پایان نامه تقسیم شده است.  جلد پایانی و پایان نامه در زمان مرگ میرخواند ناقص بود و بعدها توسط خواندمیر تکمیل شد. بحثی در مورد مزایای مطالعه تاریخ در روضه الصفاء گنجانده شده است، سنتی که حداقل به قرن دوازدهم باز می گردد، زمانی که ابن فندوق (متوفی 1169) در تاریخ بیهق خود (1168) همین کار را کرد.    بحث

میرخواند در مورد مزایای مطالعه تاریخ توسط سه مورخ برجسته دیگر کپی و اصلاح شد.  تاریخ قاسم بیگ حیاتی تبریزی (1554);  مجمع الاخبار حسین نیشاپوری ووقویی (2/1591);  و شرف‌نمای شرف‌خان بیدلیسی (1596). آثار میرخواند توجه زیادی را به خود جلب کرد، چنانکه ترجمه‌های متعدد آن، مانند «حدیقات الاولیاء عثمانی» تقدیم مصطفی بن حسنشاه به وزیر اعظم عثمانی، «روستم پاشا» (متوفی ۱۵۶۱) در سال ۱۵۵۰ و «حدیقات الاولیاء» در سال ۱۵۵۰ نشان می‌دهد.  -l-dühūr نوشته شده توسط محمد کمال بالات زاده در سال 1555.  روضة الصفاء یکی از سه اثری بود که عموماً توسط دانشجویان تاریخ در هند مغول خوانده می شد.

صدها نسخه از روضات الصفاء وجود دارد که آن را به یکی از پر کپی‌برداری‌ترین کتاب‌های تاریخ فارسی تبدیل کرده است.  با این حال، نه نسخه های فعلی پرویز (1959/60) و کیانفر (2001) و نه چاپ سنگی قرن نوزدهم بر اساس قدیمی ترین نسخه کتاب ها هستند.  به عنوان مثال، نسخه کیانفر بر اساس روضه الصفای نصیر (نوشته شده در 6-1854) نویسنده ایرانی قرن نوزدهم، رضاقلی خان هدایت (متوفی 1871)، ادامه روضات افاضات است.  روی یک سنگ نگاره چاپ شده در بمبئی در سال 1849/1850.  روضة الصفاء از قرن هفدهم تا نوزدهم مکرراً توسط خاورشناسان غربی برای درک تاریخ ایران استفاده می شد.  در نتیجه، ترجمه‌های ناقص متعددی از آن به زبان‌های اروپایی وجود دارد.

به گفته «برتولد اسپولر» خاورشناس آلمانی، روضة الصفاء بزرگترین تاریخ جهانی در زبان فارسی درباره جهان اسلام است.

میرخواند، روضات الصفا، ج.  VI فقط، در مورد تیمور و فرزندان او  
پارس، مورخ 20 صفر 1030/14 ژانویه 1621

نسخه خطی فارسی روی کاغذ، 293 برگ، 21 سطر تا صفحه با خط نسخ با مرکب سیاه، کلمات و جملات مهم با مرکب قرمز انتخاب شده، حاشیه های داخلی با رنگ سبز، آبی، قرمز و طلایی، کلمات کلیدی در حاشیه های بیرونی گسترده، یک  سرپوش نورانی به رنگ و طلایی، برخی تعمیرات خام عمدتاً محدود به حاشیه‌های بیرونی، نسبتاً قهوه‌ای، برخی کرم‌خورده، قهوه‌ای مراکشی با مدال‌های مرکزی مهر شده و گوشه‌هایی از روکش چرم طلایی، فرسوده، بازنگشته‌شده، دوبلورهای قهوه‌ای مراکشی با مدال‌ها و گوشه‌های مرکزی تزئین شده  با فیلیگرن طلایی و زمینه های رنگی، اکنون مقداری فیلیگر وجود ندارد  
380 x 240 میلی متر.